

نویسنده: اندریو لیبن (Andrew Levine) .
منبع و تاریخ نشر : کونترپنچ « 2018-09-08 » .
برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

چپ ، راست و مرکز مرده

Left , Right and Dead center



عکاسی و منبع عکاسی (your space "ccBy 2,0)

چپ، راست و مرکز عبارتند از فاصله‌ها و مفاهیم ارتباطی؛ که «سمت چپ» و «راست» در رابطه با یکدیگر تعریف میشوند و در حال و احوال و شرایط سیاسی این اصطلاحات نیز یک معنی و یک مفهوم اساسی دارند.

از زمان انقلاب فرانسه یعنی زمانیکه بیشتر نمایندگان رادیکال در مجمع ملی فرانسه در سمت چپ کرسی هیئت ریشه‌ای جلسه‌ها می‌گرفتند از آن زمان این اصطلاح چپ و راست نشینان به آنها اطلاق شده است. چپ یک جهت سیاسی نسبتاً پایدار، تاجایی هم‌تکامل یافته و چندوجهی سیاسی را تعیین کرده است. و این درست است که «حق» باید معنی متفاوت و معکوس داشته باشد که همچو مخالفت‌های قطبی، طیفی

(منظری) را تشکیل می‌دهد که در آن مردم، سیاست‌ها، برنامه‌ها و احزاب سیاسی می‌توانند قرار گیرند.

و آنچه که آنها می‌خواهند بیان کنند دقیقاً نمیتوانند اظهار نظر کنند یا چیزی رسا و روشنتر بگویند ولو که تفاوت‌ها بخوبی قابل درک نیز باشد و این به این علت است که منظر (طیف) تقریباً «چپ» و «راست» ایده‌آل و یا مفهومی است که تقریباً همه افراد این اصطلاحات را از اواخر قرن هجدهم به بعد به رسمیت شناخته‌اند. پس بطور کلی مفهوم از «چپ» دنبال تعهد انقلابیون فرانسه به آزادی، برابری و برادری در (جامعه) است. و سنت اقتدار و نظم، ارزش‌های اصلی «حق» است.

سوسیالیست‌ها از همه انواع و تاپی، انارشئیست‌ها و پیروان جامعه جدید معامله‌گر نظیر برنی سندرز (Bernie Sanders) اما نه همچو لیبرال‌های کلاسیک (لیبرتاریان در زبان مشترک)، حداقل در حال حاضر در سمت «چپ» هستند اگرچه لزوماً در سمت «راست» نیستند؛ احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی که همه میدانند و یا موافق به این‌اند که آنها در سمت «چپ» قرار دارند، بال‌های «چپ» و «راست» دارند، مانند جنبش‌ها و احزاب راست چون همه میدانند که اینها پیوستگان تندریجی‌اند که تعداد آنها زیاد است و ما چگونه باید آنها را توصیف نمایم پس به هر صورت این همه وابسته به زمینه و متن و مفاد است که باید در نظر گرفته شود.

با توجه به استعاره‌ای فاصله (فضایی) که تا حال جهان سیاسی ما را تعریف کرده است، یک مرکز نیز وجود دارد.

بهر صورت مرکز تقریباً هیچ نقطه مرکزی بین «چپ» و «راست» نیست و نه هم آنچه که «اوسط» میدانست و یا از آن فهم و درک داشت، این اصطلاح اغلباً در خور و مناسب شرایط عمومی است و در اینجا هیچ دلیلی وجود ندارد که روی آن آنچه که بعنوان مرکز تعیین میشود توسط جریان اصلی سیاسی در زمان‌ها و مکان‌های خاص تعیین میشود مرکز (در سیاست، منظور از میانه‌گرایی، سنترسم یا ساتنریسم چشم‌انداز سیاسی یا موضع خاصی است که شامل پذیرش یا حمایت از توازنی از درجه‌ای از برابری اجتماعی و درجه‌ای قشر بندی اجتماعی در عین مخالفت با تغییرات سیاسی است که در جامعه گردش قابل توجهی چه به چپ و چه به راست ایجاد کند. سیاست‌های چپ میانه و راست میانه هر دو نزدیکی با میانه‌گرایی دارند و هر یک تا حدی به سوی متناظر خود از طیف سیاسی گرایش دارند. از ویکی پدیا توسط این قلم) به این ترتیب حتی به یک خصوصیات کلی نسبت به «چپ» و «راست» و بگونه معمول مرکز خود به سمت یک یا چند قطب در منظر قرار می‌گیرد که همیشه بعضی‌ها آنرا در برخی موارد از هر دو جهت حذف میکنند.

تمایل افراد و احزاب به مرکز وجود دارد و در واقع بسیاری هم به چنین اقدامات و یا تمایلات نیز می‌پردازند ولی البته با در نظر داشت شرایط قطبی شدن (polarization)

شرایطی که در دسترس می‌باشد و هیچ تضمینی نیز وجود ندارد که مرکز باید حفظ و یا نگهداری شود و یا حتی از لحاظ سیاسی در خور توجه قرار گیرد و یا قرار داده شود در دموکراسی های لیبرال که در آن انتخابات ظاهراً آزاد و عادلانه و برای حفظ مشروعیت سیاسی بکار میرود ، حکمت متعارف این است که تمایل «چپ» و «راست» در حرکت به سمت مرکز چشمگیر است ، ایده کلی این است که اکثر طرفداران به سمت «چپ» و به سمت «راست» تا جاییکه میتوانند گردهم قرار میگیرند یعنی که هر یک به تجمع شان می پردازند .

بنابراین، ظاهراً، منطقی به نظر می رسد که سیاستمداران نسبت به رأی دهنده موقوف میانه ای داشته باشند. احزاب سیاسی که قصد دارند در انتخابات ریاست جمهوری خاص رأی دهند، ممکن است به طور اساسی موضع افراطی گری بیشتری را تأیید کنند، اما آنها به ندرت به طور فعال آن را تبلیغ می کنند. بنابراین آرزوهای رادیکال ها در عرصه قانونگذاری اغلب خدشه دار می شود، حتی زمانی که حمایت از آنها در جمعیت عموم مردم قوی باشد

زمانی که مرکز نتواند برگزار شود یا اوامر خود را ، معمولاً در دوره های سیاسی و شاید حتی در زمان تغییرات اجتماعی به کرسی بنشیند در این شرایط است که احزاب حامیان مرکزی، همراه با حوزه های انتخاباتی که آنها از آن نمایندگی می کنند، اغلباً رادیکال می شوند - و به طور کلی به طرفی که شرایط روز ایجاب میکند ادغام و متمایل میگردند .

بنابراین، این خود عمدتاً در شرایطی است که خود رژیم تحت تحولات اساسی قرار دارد که مرکز آن از اشغالگران و یا بکارگما شتگان سابق خود تخلیه شده است. در عین حال ، جریان اصلی جدید تشکیل شده است، و مرکز آن دوباره تبدیل به نقطه در یک محدوده چپ / راست شده است که در آن اکثر موقعیت ها و سیاست ها در بین گروه ها با در نظر داشت زمان و وقت در گیر در بازی است .

لذا هرکس که اینطور زندگی میکند ، چنین احساس می نماید که دوران زمان مداری ریس جمهور **دونالد ترومپ** صحنه سیاسی را درهم و برهم و به خطر انداخته است . این چیزی است که اتفاق می افتد و آنهم زمانیکه یک ریس جمهور نا قص و مد می مزاج که روش حکومت داری تقلیدی اش نسبت به یک ریس جمهور بزرگ در سطح نهایت پایین قرار داشته باشد .

بهر صورت واقعیت امر این است ، که ریاست جمهوری **دونالد ترومپ** از آنجا یکه تخریب و از کار افتاده است ، کمتر میتواند که در کارو فعالیت های دولت او کدام تغییر مثبت قابل ملاحظه را مشاهده کرد پایه های این رژیم هما نظر که در سابق بر اهداف

نیولیبرالیزم بنا نهاده شده بود به همان شکل باقیمانده است یعنی که ساختارهای اقتصادی بنیادین نیولیبرالی بحال خود بدون کدام تغییر باقی می ماند. البته که توام با رژیم طرفدار جنگ که قبل از جعل کاری یازدهم ماه سپتمبر فرا محرک و شگوفاشده است.

هیبت منصفه هنوز در مورد چگونگی صحبت های شفاهی ویا تقریری **دونالد ترومپ** در موسساتی که تجارت جهانی را تنظیم و مدیریت مینمایند موثر است و این مهم نیست که **دونالد ترومپ** چه میگوید ویا در توئیتر خود چه مینویسد- این نهادها بخاطر انجام کار بروی کار ویا مطابق اجندای از قبل طرح شده ای امریکا شکل گرفته است و هنوز هم نهادهای مذکور بطور عموم بکار خود مصروف و پروگرام شان را تحقق میدهند و آنها در ظاهر امر به اندازه کافی به درک شان راجع به عظمت امریکا پابند نیستند بلکه در نتیجه آنها به خطر افتاده اند ویا به مخاطرات مواجهه اند.

آنچه که برای همه و بویژه برای ثروتمندان پلید و کثیف آزار دهنده و مزاحم ویا آشفته است ویا بخصوص برای هرکسی که به مثل برف رنگ سفید جلد ندارد- **دونالد ترومپ** امریکایی حلقه ای زندگی را برای همه تنگ ساخته است، او یعنی **دونالد ترومپ** برای ملی گرایان (Nationalists) سفید پوست و بومی گرایان (Nativism) خرافاتی و ولگرد و نژاد پرستان یک نعمت غیر مترقبه و خدا داد است از اینکه او به آنها و به دیدگاه های آنها تا حد زیادی وقع میگذارد و برتفوق طلبی آنها تا کید می نماید تا جایکه چند سال قبل کسی تصور آنرا نمیکرد.

همچنان قابل تذکر است که **دونالد ترومپ** و نوکران و مداحان وابسته اش به نحوه از آنها به سلامت و به رفاه اکثریت به اتفاق امریکایی ها صدمه و آسیب رسانند از اینکه اودر کار موسسات مسول سلامت و رفاه مردم تداخل کرد و تمام برنامه های آن موسسات را قدغن ویا به موانع مواجه ساخت و آن اینکه دلیل اصلی آن این نیست که چراوقتی رکود اقتصادی بعدی اتفاق می افتد وپرداخت پول به جهنم صورت میگیرد. باید خاطر نشان ساخت که احتمال همچون گذیری زود ویا دیر اتفاق خواهد افتاد چونکه **دونالد ترومپ** طی یک فرمان ویا مصوبه به والسترینت اختیارات مجدد و نیز در فرمان صادر شده ای خود مالیه ثروت مندان را کاهش میدهد و به این ترتیب خزانه ای را که از پول مالیه دهندگان انباشته شده بود و در هنگام بروز بحران های اقتصادی مورد استفاده قرار میگرفت آنرا خالی کرد ویا با این عمل و فرمان خود طبعاً خزانه را خالی خواهد کرد و اکثر امریکایی ها را بزودی به شرایط سخت زندگی نسبت به ده سال قبل مواجه خواهد کرد. که البته هیچ کس نخواهد توانست که عدم بروز همچو شرایط احتمالی را تضمین کند.

بدتر از همه به عجله و با شتاب کنا رفتن **دونالد ترومپ** از رعایت مقررات زیست محیطی که جهانیان انتظار آنرا نداشتند مسئله ای بخصوص دیگر است که احتمال بروز

فاجعه ای جبران نا پذیری آن می‌رود. قابل تذکر است که در اینجا احتمال وقوع پیوستن بسا مسایل و موضوعات توأم با عوارض جانبی و خطرات مد هشی پیش بینی میشود که چه بصورت مستقیم و یا بصورت غیر مستقیم مسول آن **دونالد ترومپ** میتواند باشد مسایل و موضوعاتی که فوق العاده جدی و نگران کننده است یعنی مسایلی که برای بسیاری از مردم عواقب بد و بدتر خواهد داشت که طیف سیاسی را ممکن است که به سمت راست تغییر دهد. و پایه های رژیم را بگونه ای قرار نمیدهد که مرکز را در معرض خطر قرار دهند حداقل نه تا هنوز.

بطور فشرده و خلاصه آنچه که ما در شرایط فعلی زندگی میکنیم نه تنها که «انقلاب ترومپی» و حتی که «انقلاب ریگینی» نیست، بلکه نابودی بسیاری از چیزها است که باید از رژیم گذشته حفظ میشد. **ترومپ** آن روند و فرایند را آغاز نکرد بلکه خواست تا بر آن تسلط داشته باشد و طرفداران بی فکر و بی روحیه و تهی مغز او این تفوق طلبی و تسلط داشتن را بر مسایل و موضوعات سرعت بخشیدند.

اگر جهت های «**چپ**»، «**راست**» و «**مرکز**» با هم در ارتباط درک شود پس سیاستمداران امریکایی قادر خواهند بود که ایده های «چپ»، «راست» و «مرکز» را داشته باشند. این نامگذاری های سیستم حزبی دوقطبی عمیقاً متمرکز و نیمه پایه ای را تشکیل میدهند که این خود دربرگیرنده و تشکیل دهنده ای صحنه و یا چشم انداز سیاسی امریکا را نشان میدهد این امر همیشه چنین نبود اما امروز تقریباً بدون استثنا دموکرات ها موقیعت های چپ یا مرکزی را در این طیف سیاسی اشغال میکنند و جمهوریخواهان در سمت «راست» این طیف سیاسی قرار دارند ولی در یک رابطه عاطفی، مرکز توسط دموکرات ها تکمیل و انباشته شده است که در آن چپ ها خیلی زیاد نیست.

جمهوریخواهان مرکزی (*centrist Republicans*) که مدت ها یک گونه در حال ناپدید شدن بودند اکنون بصورت نا در و کمیا ب همچو برف در ماه جولای می بارند. اگر به لحاظ مفهومی توجه صورت گیر موقیعت های «چپ»، «راست» و «مرکز» در یک طیف سیاسی ایده آل و تاریخی و هر چه گسترده تر در حال دیگر گونی و یا در تحول درک میشود و وضعیت بسیار مشابهاستولی بایک تفاوت عمده و آن اینکه در امریکا همیشه میتوان گفت مشکل است که «چپ» وجود داشته باشد بلکه در اینجا «چی های» نظریاتی (اندیشوی) وجود دارد اما هیچ یک از تقاطع بیان «چپ» طیف سیاسی بصورت رابطه درک نشده است و بهر صورت چیزی با پیشینه ای چپ ذاتی در اینجا وجود نداشته است

در این راستا، ایالات متحده یک مورد استثنای است. رژیم های دموکراتیک لیبرال در دولت های مدرن سرمایه داری وجود دارند که در آن نیروهای سیاسی مبهم چپ نقش بسیار ناچیزی را ایفا کرده اند

این وضعیت ناامید کننده در دهه های اخیر تحت نظارت دموکراتها (به لحاظ معنوی) طرفدار سمت راست مانند کلینتون و هم اندیشمندان آنها بدتر شده است. با تشکر از آنها، که حزب دموکرات امروزیک حزب (از نظر مفهومی) مرکزی (centrist) از طریق و از طریق ویا به نحوه از آنها است.

آنها همچنین به این نتیجه دست یافتند ویا رسیدند که بخشی از این کار به این دلیل است که سیستم حزب ما، سیاست های پیشرو و مترقی را بطور موثرتر از دیگران در سایر کشورهای دموکراتیک لیبرال فرومی نشاند.

بنا بر این دموکرات ها در سراسر طیف وسیع (ارتباطی) شان کنون خود را در معرض حمله قرار میدهند که از سوی چپ توسط ستیزه جویان ضد ترومپ به چالش کشیده شده است و بسیاری از چالش برانگیزان با حداقل میزان مشارکت سیاسی در کشورهای دموکراتیک حاوی از جوانان و زنان و افراد رنگین پوست (persons color) با میزان سنتی کم مشارکت سیاسی ظاهر میشوند. با توجه به فراوانی که به مفهوم به اصطلاح «تنوع» است که معمولاً دموکرات ها بدان معنی هستند ویا به دموکرات ها اطلاق میشود این خود بطرز شگفت انگیز طعنه آمیز است البته که بیشتر این چالش گران شامل آمریکایی های افریقای تبار هستند، اما همچنان افرادی که از بخش های مختلف جامعه جمع بندی شده اند آنها می اند که دونالد ترومپ به آنها سرخشونت و بد رفتاری را گرفته است و بخصوص بیشتر به مقابل اسپانیایی ها و مسلمانان.

حزب دموکرات به مدت طولانی مهاجران افریقای تبار آمریکایی و دیگر حوزه های انتخاباتی را بشکل فعال تحت نظارت قرار دادند، هما نظوریکه در دوران مبارزات انتخاباتی هیلاری کلنتون تلاش صورت گرفت که در مقابل شورشیان مربوط برنی سندرز (Berni Sanders) قابل ملاحظه و یا مشهود بود که در این فرایند ما شین های جعلی و ساخته شده قدرتمند سیاسی مبنی بر توانایی های آنها در بسیج کردن رای دهندگان از جانب کاندید های اصلی دموکرات ها نا امید کننده بود آنچه که آنها عمدتاً در مخالفت با مخالفان رادیکال انجام میدادند.

اما از آنجاییکه چون نژاد و قومیت با سن و جنسیت درهم می آمیزد پس به همین دلیل در تحلیل نهایی این خود بیش از یک «سیاست احمقانه» چیزی دیگری نیست اکثر آمریکایی های افریقای تبار، اسپانیایی ها و مسلمانان که به آنها چانس داده شده است که در انتخابات سهم گیرند و بخاطر رای دادن به حوزه های انتخاباتی مراجعه کنند بعنوان شخصیت های اند که به نظر می آیند در گذشته مورد استقاده قرار گرفته اند و گروه های آنها که دموکرات ها را همکاری میکنند ولی خطر پذیرفتن آنها بطور همکار تا هنوز باقی مانده است اما اگر تقاضا بر ممت در برابر فشار قوی باشد، تقریباً قطعاً قابل تحمل است.

بنا بر این، اکنون شرایط برای احیای سیاست «چپ» در سطح انتخاباتی وجود دارد.

این شرایط رهبران حزب را به توحش می اندازد از اینکه اگر این رهبران (چی ها) را به وحدت و یک پارچگی دعوت نمایند، اما نکته قابل رویت و روشن این است که میتوان آنها را متعهد کرد و آنها را به این صورت آنچه را که نمیتوانند این است که به نفع خود بازی کنند.

لذا نقش رسانه های سازمان یافته در این سعی و تلاش بسیار مهم و درخور اهمیت است و آن همچنان به این منظور هم است که آنها در این راستا به انجام کارهای سخت مصروف اند تا جای که خط کشی ها نیز کاملاً شناسایی شده است، که راهها برای پیروزی بخصوص در ایالات و مناطق قرمز به اشغال و یا به تصرف مرکز (مرتبط) و درآمده است.

در این زمینه میتوان خاطر نشان ساخت که «خط قرمز» البته که به معنی «قرمز» نیست، این یعنی تقریباً مخالف به جمهوریخواهان فقط در امریکا است! شواهدی را که در این زمینه ارایه میدهند در بهترین حالت آن دوگانه است: اول اینکه میتواند خطرناک باشد که اگر این ایده مورد ستایش بهتر قرار گیرد و از آن حمایت شود که دموکرات ها مانند جمهوریخواهان عمل میکنند. که ترومپ را ممکن ساخت، و یا حتی چیزی ضروری تر از اینکه دموکرات ها در سال (2016) از این ایده و مفکوره جمهوریخواهان به اندازه کافی حمایت نکردند.

استدلال بخاطر پذیرش موضع آرمانی جمهوریخواهان و یا به اخذ موقعیت های که جمهوریخواهان با آن باید اعتنا میکردند توجه نه نمودند که در نتیجه حزب شان توسط دونالد ترومپ ر بوده شد یعنی عدم اعتنای جمهوریخواهان به موقعیت های حزبی شان باعث ر بوده شدن حزب شان توسط دونالد ترومپ شد که آنها بدومفهوم بستگی دارد: یکی بر اساس عقل سلیم فطری و آن دیگری در یک مدل بسیار تیزهوش از انتخاب منطقی است که در صورت وجود هر چیزی با انتخابهایی که مردم در دنیای واقعی انجام میدهند، کم است.

استدلال عقلانی که به طور جدی و دقیق مطرح می شود، به این موضوع می آید: و آن اینکه در یک مسابقه ای که بین دو طرف احزاب بسکتبال شرکتی برگزار می شود، حزب هایی که مزایای شرکت ها را ترجیح می دهند، یک مزیت ساده دارد.

انتخاب استدلال منطقی در دیدگاه کاملاً مشکوک به کار می رود که، مثلاً بهترین یا به مراتب منطقی ترین مکان برای راه اندازی و یا جای سازی یک پایه یا یک دستگاه آب لیموناد در یک بلوک خاص، در وسط، از دو گوشه همسطح و متساوی المسافت میباشد که باید جای بجا گردد.

در میان دیگر موارد در یک مثال چنین فرض میشود که مشتریان بشکل با لقه در کنا رویا در گوشه ای از بلوک (محوطه) یا در دورا دور دستگاه لیموناد که از نظر فاصله

مسای مسافت است جا میگیرند، طعم و مزه ای را که آنها از نوشیدن لیموناد احساس میکنند با خواسته های شان نسبتاً همگون و مشابهاست، و همچنین فرض میشود که انتخاب آنها از کجا و توسط چه کسی به خرید آب لیموناد بستگی دارد و یا آنها را واداشته است که از اینجا آب لیموناد بخرند. تا آنجا که آنها از فروشندگان آب لیموناد نباشند که هستند - جابجا ساختن دستگاه آب لیموناد در وسط محوطه به حد اکثر فاصله میرسد که مشتریان بصورت بالقوه به آنجا بروند بهر حال از این استدلال چنین بر می آید که این بررسی بهترین موقعیت میانی و یا بین الینی را میدهد.

این کاملاً روشن نیست که چرا این کار باید صورت گیرد، قسمیکه در دنیای واقعی یک مشتری بالقوه چقدر و یا به چه فاصله ای از دستگاه لیموناد دور و یا به ندرت دور ایستاده است، پس اگر دلایل قانع کننده ای برای خرید از یک فروشنده به جای دیگری باشد در اینصورت کاملاً برعکس میتواند باشد چونکه فاصله همه وقته در چنین تصمیمگیریها ندرتاً بمثابة یک عامل شمرده میشود. بویژه زمانیکه فاصله از یک ایستادگی تا دیگری بی حد و حصر کم و کوچک باشد.

لذا در این مورد میتوان با دقت کامل بحث کرد با وجودیکه شاید قانع کننده هم نباشد. بهر صورت در عقب این مثال ایده کلی چنین توضیح میدهد که چرا احزاب سوسیالیست پارلمانی که به دنبال ائتلاف با سایر احزاب سوسیالیست دیگر پارلمانی هستند اغلباً به اعضای حزب خود و یا بطورکل به عموم وعده های اجراءات کارهای رادیکال رامیدهند با اینحال ارتباط آنها با رفتار رای دهندگان در نخستین انتخابات دموکراتیک یا در انتخابات عمومی که دموکراتها و جمهوریخواهان باهم در رقابت بودند و یا که رقابت میکنند بویژه هنگامیکه رای دادن یک گزینه نیست در مورد تا حد زیادی بعنوان کاربردی بودن یا کار پسند پذیری در جایگاه لیموناد قرار دارد.

با این وجود، مدافعان حکمت متعارف اصرار دارند که انتخاب منطقی برای رفتن به مرکز است. رهبری حزب دموکرات و شبکه های کابلی «Cable» لیبرال در این زمینه قرار دارند و آن اینکه اگر هیچ چیز غیر ممکن نیست، رهبران حزب را می توان متقاعد کرد که تغییرات را که میخواهند بیاورند با دید زیبایی داشته باشند. بنا بر این، آنها تمایل دارند تا که اگر کمی از نظر "اساس" خود را خوشحال کنند. در نهایت، با این همه، تلاشها آنها به بهترین توانایی بخود، اجازه می دهند تا تنها تغییرات زیادی اگر لازم باشد باید صورت گیرد تا اطمینان حاصل شود که هیچ چیز اهمیتی ندارد.

پس وظیفه واقعی و اصلی یک چپ سیاسی این است که اقدام به دیگر گونی در «روابط» به مفهوم واقعی چپ در حزب دموکرات بنماید به عباره دیگر در روابط چپ دموکراتها تغییراتی چپی رابه وجود آورد یا بهتر است که بصورت «غیر مستقیم» به ساختن گزینه های چپ در خارج از چارچوب حزب دموکرات همین اکنون دست

بکار شوند تا آنجا یک مفید و مثمر است و آن به این مفهوم که **دونالد ترومپ** و بانده گمراه کننده او را از رساندن گزند دورنگه دارند که در غیر از این صورت بر اساس به اصطلاح قانون اساسی او یعنی **دونالد ترومپ** و **مایک پنس (Mike Pence)** میتوانند دست به یک سلسله تغییراتی زنند که خوشبختانه همین اکنون حزب دموکرات ها در بهترین حالت دور از گزند قرار دارد.

بنا بر این راه برای فکر کردن درباره ایجاد انگیزه ای مشترک به این راه این است که بخش های اصلی چپ های فکری و اندیشوی در طول جنگ های میان دوره ای قرن بیستم در مورد کار با احزاب فاشیستی که بخاطر منافع طبقه ای خود می رزمند یا حتی که در جلو و یا در مخالفت با برخوردهای خصمانه ای احزاب فاشیستی که ضد منافع طبقه ای کارگران قرار گرفته اند و پس این ایده چنین بود که چپ دموکرات ها در مواجه شدن با قریب الوقوع حالت عاجل و مبارزه به آن ویا در مبارزه علیه احزاب فاشیستی همیشه تلاش کرده اند که فاصله بحران را که فوق العاده حساس بوده حفظ کنند.

آنچه در حال حاضر یک گذرگاه برای «مقاومت» در بین محافل لیبرال و یا «دموکرات های سوسیالیست» وجود دارد یک تقرب کم رنگ از مقاله ای واقعی است و این فقط به این دلیل نیست که روح شورش از ذهن و مخیله ما بیرون رفته ویا به هرد لیلی در تخیل ما به شکست مواجه شده است بلکه دلیل آن این است که در شرایط موجود آنچه که بدست می آید، مقاومت همچو مانند «انقلاب» حتی در حالت «انقلاب» آرام و تسکین دهنده ای ما احساسی است که در اجندای کار ما نیست . اما اکنون چیزی وجود دارد که میتواند و باید که به هر وسیله ممکنه که میشود با هر نوع معامله مقابله کرد .

راه شکست ترومپ و ترومپیزم و بطور کلی پیشبرد عامل پیشرونده تامین ارتباط با مرکز (مرکزیت) یک خیال باطل است ، چونکه این مرکز امروز مرده است و یعنی که این مرکز جایی است که انگیزه های پیشرونده را به مرگ روبرو میسازد و مرکز در آماده شدن برای پیشبرد این ماموریت در مبارزه مانند یک مرکز خون آشام چیزی دیگری نیست که البته در برابر کسانی که حزب دموکرات را از چپ به چالش کشد .

شواهد فوکس (متمرکز) شده طی این هفته که همراه با خبر درگذشت **جان مکین (J.McCain)** از این سرزمین دنیا بود، درگذشتی که توام با چه نمایش خیره کننده و تهوع آوردر به احترام برای یک مرد فوق العاده نالایق و غیر قابل قبول و از نوستالژی برای روزهای خوب قدیمی (واقعاً بد قدیمی) پیش از روزهای زمامداری **دونالد ترومپ!** خیلی دلمشغول! نه تنها فقط حزب دموکرات ، «چپ» ، «راست» و «مرکز» البته کل کشور منفی **دونالد ترومپ** ستایش از یک پیلوت هواپیمای جنگی نیرو دریایی امریکا که بدنبال سنت های خانواده **جان مکین** و **فراخوان لیندن جانسون (Lyndon Johnson)** بسیاری از دهقانان ویتنامی را برای هیچ یک از دلیل قابل دفاع قبل از آنکه

قهرمان شود کشت و یا به قتل رسانید و بعدا هواپیما ی اودر اثرا صا بت شلیک ویتنا می ها سقوط مینماید و جان مکین دستگیر و محبوس میشود و بعد از آنکه او را به میهن بر میگرددانند او را در بخش کار قانون گذاری و صیانت از قانون با وجود یک سلسله تک روی های چند استثنای اش توظیف مینمایند و او نیز بخاطر پیشرفت و ارتقای جمهور ی خواهان همه موانع قانونی را از پیش پای جمهور خواهان می زداید و بصورت بیرحمانه در هر فرصتی که با آن دست می یافت به گسترش جنگ می پردازد او حتی قبل از هیلاری کلنتون این احساس را داشت که آتش جنگ سرد را مجدداً بر افروزد .

آنها یعنی هریک از مفسدین در آنجا بودند یعنی بارک «اوباما» ، جو بایدن و جورج دبلیو بوش و دیگر برادران که یکدیگر را به آغوش کشیدند - جورج بوش مردی که برای دونالد ترومپ در زمان مد رن از بدترین روسای جمهور بود و در کنار آن هنری کسینجر سالخورده که هرگز به جرم جنایات جنگی را که لیبرالها اموخته اند و بجای آنکه از کسینجر سالخورده در مورد طالب مشاوره میشدند تا که میتوانستند نفرت و انزجار را توقف دهند او را متهم ساختند .

حتی چنین وانمود شد که زوج بی مغز و بدخواه **چارونیکا** (داماد و دختر دونالد ترومپ) توسط سنا تور لیندسی گراهام (Lindsey Graham) شخص وابسته به **جان مکین** به مراسم جنازه **جان مکین** دعوت شده بودند .



داماد و دختر دونالد ترومپ

این جبهه مردمی نبود بلکه این فیسٹیوال مرکز مرده بود که در چشم انداز سیاسی قرار داشت و از هوا برای دونالد ترومپ بخش میشد از پیشگویی از چیزهای که می آمد .

----- **با تقدیم سلام ها (2018-09-16)**